

## شوش و بیروت در آینه نگرش اخوان ثالث و نزار قبانی

دکتر ماه نظری<sup>۱</sup>، کبری اسدی<sup>۲</sup>

منصوره بصیرپور<sup>۳</sup>



تاریخ دریافت: ۹۵/۰۵/۰۵

تاریخ پذیرش: ۹۵/۰۵/۱۳

### چکیده

اهمیت زاد و بوم، توجه به منطقه‌ای تاریخی و اصولاً عنایت داشتن به سرزمینی که شاعر یا نویسنده در یکی از ابعاد زندگی‌اش از آن به نیکی یا بدی یاد می‌کند. موضوعی است که در طول تاریخ به آن توجه فراوان شده است.

نزار قبانی شاعر نوپرداز عرب و اخوان ثالث از شاعران معاصر ایران، به بیروت و شوش، در نهایت عظمت، با چشمی اشکبار نگریسته‌اند.

هر دو شاعر با زبانی گویا، آهنگین و لحنی آمیخته با تأسف و تحسر به دوران بسامان و آبادان و ویرانی این دو سرزمین پرداخته‌اند.

مقایسه این دو اثر با تکیه بر نگرش و گزینش اخوان در شهر شوش و نزار قبانی در شهر بیروت و علت اهمیت این دو مکان در نظر آنان به وجه اشتراکات و دقیقه‌های ادبی در دو قصیده پرداخته ایم.

**کلید واژه‌ها:** اخوان، شوش، نزار، بیروت، ادبیات تطبیقی.

۱ - دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج، کرج، ایران. nazari113@yahoo.com

۲ - دانشجوی کارشناسی زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج، کرج، ایران.

۳ - دانشجوی دکترا تخصصی زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج، کرج، ایران.

### مقدمه

شاعران و نویسندگان بسیاری در حوزه ادبیات ملی و میهنی قلمفرسایی کرده‌اند. زادگاه و شهری را به سبب موقعیت خاصه فرهنگی، تاریخی، عاطفی و... دست مایه کار خویش قرار داده‌اند و این ستایشگری‌ها پیشینه‌ای دیرینه دارد که در متون نظم و نثر ملل مختلف فراوان به نمونه‌هایی از آن می‌توان برخورد. اما مقایسه میان دو شعر شوش (اخوان)، بیروت (نزار قبانی) ظاهراً امری است که باید در قلمرو ادبیات تطبیقی مورد بررسی قرار گیرد. از آنجایی که موضوع ادبیات تطبیقی عبارت است از «پژوهش در موارد تلاقی ادبیات در زبان‌های مختلف و یافتن پیوندهای پیچیده و متعدد ادب در گذشته و حال، به طور کلی ارائه نقشی که پیوند تاریخی در تأثیر و تأثر داشته است چه از جنبه‌های اصول فنی در انواع مکاتب ادبی و چه از دیدگاه جریان‌های فکری» (غنیمی هلال، ۱۳۷۳: ۳۲) مورد نظر است. در این مقاله تنها با تکیه بر نوع نگرش اخوان و نزار قبانی دو شاعر شیفته و عاشق با روحيات متفاوت به بیان پاره‌ای از شباهت‌ها و تفاوت‌ها در اشعار مربوط به دو شهر شوش و بیروت، پرداخته خواهد شد.

حال باید دید چه وجوه اشتراک و افتراقی میان این دو شعر وجود دارد؟

تا چه اندازه کار این شاعران ارزش ادبی دارد؟

و چرا این مکان‌ها، مورد توجه قرار گرفته است؟

### پیشینه

عشق به وطن، یا توجه به منطقه‌ای تاریخی که در گذرگاه روزگار دست خوش حوادثی قرار گرفته و دست چپاول بیگانگان سبب ویرانی آن شده از دیرباز مورد توجه بسیاری از شاعران و نویسندگان بوده است که به اوضاع سیاسی - اجتماعی،

فرهنگی، روحی و درونی خویش اشاره کرده‌اند. البته منظور از وطن عمدتاً یا زادگاه و محل پرورش آنان است و یا همان طور که اشاره شد مکانی است. اگر نگاهی گذرا به ادبیات عرب بیفکنیم، به کتاب‌هایی با عنوان «العین الی الاوطان للجاحظ» بر می‌خوریم و مهمتر از آن «حدیث» «الحب الوطن من الایمان» که زبان زد مسلمانان و اعراب است که اهمیت وطن پرستی را در حیظه مذهب نشان می‌دهد. اهمیت سرزمین در شعر عرب بسیار مشهود است به ویژه سرزمین معشوق و سرزمین‌هایی که شاهد ظلم حاکمان و چپاولگران بسیار بوده‌اند. چنان که این سرزمین‌ها در شعر شاعران به ویژه شاعران عرب در تصویری انسانی زبان به سخن گشوده‌اند و از مردم می‌خواهند که وقتی به سمت آن‌ها می‌روند نرم و آهسته قدم بردارند. [چرا که آنجا سرزمینی است که گونه‌های زنان جوان و سینه‌های نازک‌اندامان دفن شده است.] در بعد تاریخی و فرهنگی شاعر، با اقتدار تمام در مقابل ایوان مداین می‌ایستد و آن را می‌ستاید و خاقانی نیز با مواجهه با ویرانه‌های ایوان مداین، آن را آینه عبرت می‌داند. در عصر حاضر محمود درویش، «فلسطین» را می‌ستاید و بدر شاکر در بغداد، با «جیکور» زادگاه خویش سخن می‌گوید تا آنجا که جیکور او به جیکور مادر بدل می‌شود. هم چنین عشق به وطن و زاد و بوم، در ادبیات پارسی به طور آشکار در اشعار حماسی فردوسی جلوه گری می‌کند و شاعرانی چون فرخی، رودکی، مسعود سعد، ناصر خسرو، مولانا، خاقانی و.... در ستایش و هجو آن سخن‌ها رانده‌اند. گاهی آن را تا عرش بالا برده و گاهی آن را با صنعت شعریاد کرده‌اند. این علاقه به زاد و بوم در ایران دوره صفویه به سبب سیاست‌های پادشاهان صفوی جلوه‌ای دیگر گرفت و بن مایه شعری بسیاری از شاعران شد و آن‌ها در دوری از وطن سخن‌ها گفتند.

در دوره مشروطه عشق به وطن و ستایش آن دو چندان می‌شود و کسانی چون نسیم شمال، عارف قزوینی و عشقی به وصف آن می‌پردازند. و سرانجام دوران

معاصر، اوج توجه به وطن و وطن پرستی در شعر بهار به چشم می‌خورد به نحوی که او را شاعر وطن می‌نامند.

به هوش باش که ایران تو را پیام دهد      تو را پیام به صد عزّ و احترام دهد  
 نسیم صبح که بر سرزمین ما گذرد      ز خاک پاک نیاکان تو را سلام دهد  
 (بهار)

جلوه وطن در شعر انتقال پاره‌ای از احساسات زیبای شاعر را نسبت به زادگاه و وطن بر دوش می‌کشد. چنان که شعر اخوان و نزار قبانی نیز منعکس کننده اوج احساس، عاطفه و شاعرانگی، در ستایش وطن می‌باشد.

### ۱- اخوان

ایران را دوست دارد و پای بند سنت‌ها و فرهنگ ایرانی است. به گذشته‌ی ایران کهن افتخار می‌کند. حس تفاخرش تا حدودی برگرفته از تعصبات ملی گرایانه و وطن پرستی است که هر شخصی نسبت به قلمرو زندگی خویش دارد. چکامه شوش اخوان یکی از بلندترین سروده‌های او به شمار می‌آید که در سال‌های ۴۹ تا ۵۳ سروده است. طبق سالشماری که درباره اخوان نوشته شده است او در سال ۴۸ به خوزستان رفت. شوش بخشی از قلمرو زندگی احساسی اخوان است قصیده «تو رای کهن بوم و بر دوست دارم» مبین تعصبات ملی گرایانه او است. در این قصیده تک تک افتخارات ایران را بر می‌شمرد و با ردیف «دوست دارم» پیوند می‌دهد تا طنین مهر و علاقه خویش را ژرفا بخشد. رویکرد او به تاریخ و فرهنگ ایران در شعر «میراث» نمایان تر می‌شود. چنان که «پوستین کهنه» را یادگاری ارزشمند می‌داند که از گذشته‌ها و نیاکان حرف‌ها دارد و هیچ جامه زربفتی به پاکی آن نیست «او از سردلسوزی میراث نیاکان خود را بر دوش می‌گیرد تا آن را پاک و منزه در اختیار آیندگان قرار دهد.» (محمدی

آملی، ۱۳۷۷: ۱۳۹)

کو، کدامین جبّه زربفت رنگین می‌شناسی تو / کز مرقع پوستین کهنه‌ی من پاکتر  
باشد / با کدامین خلعتش آیا بدل سازم /

که م نه در سودا ضرر باشد (اخوان ثالث، ۱۳۷۵: ۴۵)  
در چارچوب این قصیده، «پوستین کهنه» در ردیف «سمبل‌های شخصی» قرار  
می‌گیرد که «زمینه فرهنگی» دارد. نیز در قصیده شکوهمندی، اوج افتخارات ملی  
خویش را در کهن الگوی شوش به تصویر می‌کشد و به ستایش برمی‌خیزد.

#### ۱-۱- شوش مرز میان حقیقت و افسانه

در همین سفر از شوش دیدن کرده و ذوق هنری او با دیدن بنای تاریخی شوش  
جریحه دار گشته است. می‌گوید: «دچار تضادی عمیق شدم. زیرا شوش افسانه‌ای و  
نگین تاریخ با اشارات تصورات با آن جلال و زیبایی باستان را در خرابه‌های اسف‌انگیزه  
امروزی جستجو می‌کرد. قصرهایی بسیار عظیم و شگفت آور گذشته را در ته ستون‌ها  
و سنگپاره و غیره. دیدن اوضاع فعلی و اندیشیدن درباره‌ی گذشته این شهر بنا به اسناد -  
روشن‌ترینشان تورات - بود که مرا به سرودن این شعر وا داشت.» (همان: ۱۶۹-۱۷۰)  
به این ترتیب اخوان با خواندن و شنیدن شکوه و زیبایی شوش به وجد می‌آمده اما  
با دیدن آن شهر، شوق و شغفش به یأس بدل شده است. یأس گویی در وجود اخوان  
ریشه دوانده است.

اشک او در برابر شاهشهری با جلال و هیبت افلاکی و خاکی که بر مدار راستی‌ها  
و درستی‌ها بود می‌چکد و اکنون دیدنی که با شنیدن‌ها بسیار فاصله دارد.

شوش را دیدم / دیدنی اما چه دیدن، وای....

(همان: ۱۶۶)

اخوان در افکار شاعرانه، خویش رؤیاهای شیرین گذشته ابرشهر شوش را با افسوس و دلمردگی مرور می‌کند و می‌گوید:

با جلال و هیبت اما خاک و خون فرجام / گنگ و مبهم لحظه‌هایی بی تداوم را به یاد آرد.

(اخوان ثالث، ۱۳۷۵: ۱۶۶)

به این ترتیب می‌بینیم که خاستگاه مکان (شهر شوش) در این قصیده از یک سو حقیقت است و از سوی دیگر به افسانه‌ها پیوسته است، زیرا همان‌طور که اشاره شد از شوش "دانیال و بخت بیدارش و... سخن‌هایی شنیده که بیانگر شوکت و جلال و هیبت آنها بوده است. به طور طبیعی زمانی که از نزدیک با شوش امروز مواجه می‌شود شنیده‌ها را افسانه می‌پندارد. آری در افسانه‌ها است که:

شوش را، این شهره شهر باستان را با همه شوکت / چون نگینی پر تالوئ دیده  
بر انگشتر مشرق / این اتاقه‌ی اورمزدی، تاج هفت امشا سپندی را / دیده در اوج  
درخشش بر سر مشرق / دانیال از بخت بیدارش / این زمستانگه در نستوه و ستوار  
کیانی را / کوتوال ایمنینها دیده، در رؤیای گلبارش....

(همان: ۱۶۶)

با این حال باز هم از آن دوردست خواب و افسانه خوب می‌درخشد

## ۱-۲- تاریخ و فرهنگ

مهمتراز هر موضوعی حتی مکانی خاص، توجه ملی‌گرایانه اخوان، به تاریخ و فرهنگ گذشته است، تاریخ همان دانایی است که گواه چند و چون هاست اخوان اکنون با دیدن شوش از "شکوه و شوکت پارینه، عظمت دوره ساسانیان و زنجیر عدل نوشیروان، از دژ ویرانه تاریخ" سخن می‌گوید:

با خط خوانای تاریخ اینچنین دیدم / و پسندیدم / بر رواق و طاق تقویم ابد مکتوب

در نور دیده چه بس طومار و اعصار و سلاسل را.

(همان : ۱۶۶)

شهری که در آغاز شکوه و زیبایی را توأمان داشته امادر طی قرون متمادی دچار ویرانی شده و از آن گلمیخ آسمان فرسا جز تل خاکی نمی بیند. شکوه و زیبایی دو صفت متمایز از یکدیگرند که اخوان با واژگان و ترکیبات زیردر چکامه شوش باب مفاخره را آغاز کرده است.

«ابر شهر / فراز فاخر / گلمیخ / بام بلند آریایی شرق و در باغ ایران «قصری که هزار

اشکوب»

(همان ۱۶۳-۱۶۴)

«در و دیوارها سقف و ستون‌هایی چنان زیبا و رویایی / بَشَن و بالای از زر و نقره و سطح و سقفی آبگینه" دارد زیباست که حتی چشم کور هم می‌تواند زیبایی و شکوه آن را درک کند.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۶۸: ۲۴۶-۲۴۴)

از سوی دیگر گذر زمان "شوش" را به پیری تبدیل می‌کند که در طول سفر جوانی‌ها و زیبایی‌ها را از دست داده، مبدل به نیم جانی ناتوان شده است که از دست تاراج‌ها جان به در برده است. تاریخ چنان بلایی به سر شوش آورده است که اخوان طاقش طاق شده می‌گوید:

آه، دیگر بس کن‌ای تاریخ، ای دانا گواه چنند و چون دیده، / این مسافر، این

تماشاگر دلش خون شد.... (اخوان ثالث، ۱۳۷۵: ۱۶۷)

### ۱-۳- زبان اخوان در شعر شوش

یکی از عناصر اصلی شعر انتخاب نوع واژگان و لحن است. بن مایه اشعار اخوان وقایع و حوادثی است که در زندگی واقعیت اش رخ داده اعم از اجتماعی، سیاسی،

فرهنگی، تاریخی، انتقادی یا مربوط به حالات روحی و درونی شاعر است یا لحن مفاخره آمیزی که ترکیبات سخته و منجسم را می‌طلبد تا یادآور عظمت ایران کهن باشد.

### ۱-۳-۱- واژگان (عنصر اصلی در زبان)

اخوان با توجه به نوع شعر (نوشته) خویش، واژگانی را بر می‌گزیند که به راحتی بتواند احساس خویش را منتقل کند. زمانی که از سیاست سخن می‌گوید هنرمندی او در انتخاب کلمات و جانشین کردن آن‌ها در بند بند کلام است که موقعیت موجود را گزارش می‌دهد و فضای سیاسی را ترسیم می‌کند.

سیمین بهبهانی، اخوان را فضا ساز و حالت آفرین خوب معرفی می‌کند و رمز موفقیت او را در به کار بردن کلمات صریح، روشن و توصیف دقیق صحنه‌ها، انتخاب واژگان لازم برای زمان و مکان می‌داند و می‌گوید: اخوان در القای عواطف و حالات شاید در میان معاصران نظیری نداشته باشد. (تلخیص از: سیمین بهبهانی، ۱۳۸۶: ۷۱-۷۲)

### ۱-۳-۲- لحن و زبان عاطفی

در وهله‌ی اول نحوه‌ی گزینش کلمات است که پایه‌های اولیه‌ی زبان یک شعر را می‌سازد زبان اخوان در شعر شوش زبانی عاطفی است که با لحنی حسرت آمیز و انتقادی بیان می‌شود. و این زبان عاطفی دو وجه دارد وجهی که در بردارنده عظمت و تفاخر همراه غرور است و از سوی دیگر آمیزه‌ای از خشم، افسوس و یأس... است. در این شعر لحن حسرت آمیز و پردرد برجسته تر است تنها در آغاز قصیده است که با زبان عاطفی غرور آمیز و فاخر، پر صلابت مواجه ایم. حال اگر زبان عاطفی را برای شعر شوش به کار ببریم پر بیراه نرفته‌ایم به جرأت می‌توان گفت که اخوان در همه‌ی اشعار خویش اعم از این که از سیاست سرچشمه گرفته یا از تاریخ و فرهنگ





دکتر زرین کوب معتقد است: «زبان اخوان با آنکه گه گاه از ناهنجاری‌ها و خشونت‌هایی که شاید از نوسان بین جد و هزل یا کهنه و نوناشی است، خالی نیست، غالباً صلابت مردانه‌ای دارد که شایسته‌ی زبان یک فرهنگ است.»

(زرین کوب، ۱۳۹۰: ۲۵۱)

نسل بدبختی که ما یا نیم / وارث ویران قصور و قصه‌ی اجداد /

(اخوان، ۱۳۷۵: ۱۶۹)

در ابیات بالا، علاوه بر آهنگی که از قرار گرفتن تک تک کلمات بر می‌خیزد. در کلمات «وارث» «قصور» و «اجداد» و «ما» سخن از یک وارث، یک جد و یک قصر و یک قصه نیست، بلکه شاعر فرازمان و فرامکانی را خواستار است تا هر خواننده و شنونده‌ای در هر زمانی و حتی اکنون که دیگر اخوان نیست خویش را وارث ویران قصور قصه‌ی اجداد بداند و احساس تعلق کند.

### ۱-۳-۴- گنجایش زبان اخوان

با این اوصاف اگر در ژرف ساخت جملات و واژگان شعر شوش نگاهی بیفکنیم خواهیم دید که زبان شعر اخوان، در این شعر از سویی رنگ تاریخ دارد و از سویی دیگر رنگ زمانه و ظرفیت زبان شعر اخوان تمام ادوار شعر را صمیمانه در بر می‌گیرد. او به حقیقت روایتگر تاریخ و اوضاع اجتماعی-سیاسی دوران خویش است.

چنان که ابراهیم گلستان (درمجله بخارا) لفظ «نقال» را برای او به کار می‌برد و می‌گوید: «نقالی که جزء‌های اصلی حال و هوای جهان را جزء به چشم خویش نمی‌دیده نقالی با زبانی زیرک و زبیل و برگزیننده و گاهی که پاش می‌افتاد، بازیگر



تکرار مصوت بلند «آ» و صامت «ه» بیانگر آه و ناله شاعر است، در حالی که در بیان شکوه و عظمت شهر شوش از واج "ش" مدد می‌گیرد و می‌سراید: "شوش را، این شهر، شهر باستان را با همه شوکت...." زیرا «نغمه‌ای که از تکرار حروف ایجاد می‌شود» جلوه‌ای دیگر از موسیقی شعر است و عاملی در رستاخیز کلمات هستند»

(شفیعی کدکنی، ۱۳۶۸: ۱۰)

تکرار صامت «ش» در کنار کلماتی که حاکی از شکوه و افتخارات هستند این عظمت و بزرگی شوش را می‌رساند.

«در شعر شوش به طور جد خبری از تصویر و تصویر سازی نیست ابزار دست اخوان بهره‌گیری مناسب از موسیقی است، موسیقی در شعر شوش اخوان بسیار چشمگیر است و سیمین بهبهانی او را استاد این کار دانسته درین باره می‌گوید: «اخوان برای ایجاد تخیل بیشتر، از موسیقی وزن و قافیه، حرکت‌ها و سکون‌های پر تقطیع، طنین واژه‌ها و.... استفاده می‌کند.» (سیمین بهبهانی، ۱۳۸۶: ۷۲) استعاره‌های اخوان ندرتاً وجه شبه عینی و ملموس دارد و اغلب یکی از عناصر در آن‌ها معنوی است. گنجینه واژگان اخوان عامل موفقیت او در سرودن اشعار است. کلمات در شعر او در جای خود قرار گرفته‌اند. به طوری که نمی‌توان به جای آن‌ها معادلی قرار داد زمانی که با افتخار بنای شهر شوش را می‌ستاید، کلمه قصر را با تالار، طبنی، میانی، جنبی و حصار را با برج، بارو، ستوار، پولادین همراه می‌کند. بدون این که نیاز مبرم به صور خیال داشته باشد.

یا: "هاله‌ی گرم سعادت با طوق گل‌های برومند" (اخوان، ۱۳۷۵: ۱۶۴)  
اغلب کلماتی که انتخاب کرده بار مثبت و هیجان آمیز به همراه دارند. "با نثار بی دریغ ابرهای نعمت و راحت..." (همان)

اخوان در جایی که افسوس و دریغ بر ویرانه‌های بر جای مانده قصر را می‌خواهد



اما به راستی ریشه‌ی این روابط تنگاتنگ در چیست؟ و چه نسبتی میان این دو عنصر وجود دارد که توجه شاعر را تا این حد به خود جلب کرده است. چرا جهان بینی شاعر حول محور آن دو عنصر می‌گردد؟

عواملی چون خانواده، بیش‌تر شخصی شاعر و وقایع جهان عرب در گذشته و حال پاسخ سؤالات مذکور است. در تاریخ عرب «رسم متداول در ایام جاهلیت بود که دختران نوزاد را زنده به گور می‌کردند و پدرانشان می‌ترسیدند که مبادا دهانی بی‌مصرف را غذا دهند یا مبادا شرافت ایشان به جهات اسارت دختران لطمه ببیند...» (نیکلسون، ۱۳۶۹: ۱۳۶)

تولد دختر مصیبتی به شمار می‌آمده است. جوابی بس قانع کننده است تا نزار در عصر حاضر چون نیزه‌ای بُرا بر علیه این نظام پوسیده قیام کند و از حقوق پایمال شده زنان سخن بگوید و در سُکری بی حد و حصر زبان به ستایش بگشاید. درحقیقت او انقلابی به پا کرد و این چنین بیان کرد: «من بنیانگذار نخستین جمهوری شعری هستم که بیشتر شهروندان آن زنانند.» (همان: ۶۲)

و با شجاعت تمام زمانی که از او سؤال می‌شود، چرا درباره زن شعر می‌گویی؟ پاسخ می‌دهد: «آیا نقشه‌ایی وجود دارد که در آن ورود به منطقه‌هایی برای شاعر مجاز شمرده شده و مناطقی دیگر را ممنوع کرده است؟ آیا مردان قبیله که زن را ننگ شب و خواری روز خود می‌شمارند، این نقشه را کشیده‌اند؟ اگر موضوع از این قرار باشد من از این قبیله خویش می‌گسلم و همه میراث هایش را رد می‌کنم اگر من طرز فکر قبیله‌ی خود و آرا خشک (ارتودکسی) آن را درباره زن نمی‌پذیرم به این سبب است که اصولاً به خطه‌هایی که زن بودن را ننگ و زنان را هموطنان درجه دوم می‌شمارند اعتقاد ندارم.» (قبانی، ۲۵۳۶: ۱۵۴)

نزار در رابطه میان جنس مؤنث و سرزمین به جایی می‌رسد که با صراحت اعلام



(دوستت دارم / تا آسمان قدری بلند شود / ..می‌خواهم تو را دوست بدارم / تابه کیش یاسمن درآیم)

در مجموع اتفاقات جهان عرب در گذشته و در طول زندگی از چشم او پنهان نماند و زشتی‌ها او را ملول گرداند و زیبایی‌ها حس دوست داشتن را در او برانگیخت و به این ترتیب قلمرویی از جهان عرب چون بیروت، بغداد، تونس و... در وجود عاشق او با چهره‌ی جدیدی ظاهر شدند که از میان آن‌ها بیروت جلوه‌ای خاص گرفت.

## ۲-۱- خاستگاه شهر بیروت و شعر نزار

خاستگاه بیروت در شعر او از کجا نشأت می‌گیرد؟

«لبنان سرزمینی چهار فصل با آب و هوای معتدل مدیترانه‌ای و دارای مناظر طبیعی دلفریب و روح نواز است... همچنین تنها سرزمین عربی است که در آن صحرا وجود ندارد و دارای جنگل‌های سرسبز و انبوه می‌باشد و پایتخت آن شهر بندری بسیار زیبایی به نام بیروت است که از آن به عنوان «عروس خاورمیانه» نام می‌برد و از حیث نوع قومی و مذهبی متنوع‌ترین کشور جهان است به طوری که بیشتر از ۱۸ مذهب رسمی در لبنان وجود دارد.» (دلدم، ۱۳۸۷: ۱۲۶-۱۲۴) علاوه بر موقعیت جغرافیایی، روحیه آزادی خواهی و اعتقاد نزارقبانی نیز در برگزیدن این شهر، بی‌تأثیر نبوده است.

## ۲-۱-۲- روحیه آزادی خواهی و عشق در انتخاب شهر بیروت

نزار قبانی «در ۱۹۴۵ در رشته حقوق از دانشگاه دمشق فارغ التحصیل شد و سپس به استخدام وزارت خارجه‌ی سوریه درآمد و به مدت ۲۱ سال در سمت‌های دیپلماتیک در قاهره، آنکارا، لندن، مادرید، پکن و بیروت خدمت کرد.» (اسوار، ۱۳۸۲: ۱۳)

و همزمان با انجام امور سیاسی به سرودن شعر نیز پرداخت و در سال ۱۹۶۶ تصمیم گرفت میان سیاست و شعر یکی را برگزیند. پس جانب شعر را گرفت. با فرا





و "جمیل...." محسوس تر است. (همان: ۱۶۹-۱۷۰) با این اوصاف در واقع خاستگاه شهر بیروت در شعر او از سویی به جریان زندگی و تفکرات او و از سویی دیگر توجه او به گذشته عرب، نقش زنان در جامعه گذشته و حال عرب و اشغال سرزمین‌های عرب باز می‌گردد. در نهایت زن و وطن نماد اعتقادی پایدار و جاودانه درهستی او است زیرا از زن به مادر و از مادر به وطن رجعت می‌کند و با پریشان احوالی و فریادی پر از درد و اندوه می‌پرسد:

مَنْ بَاعَ اسَاوْرَكَ الْمَشْغُولَةَ بِالْيَاقُوتِ / وَقَصَّ ضَفَائِرَ الْذَهَبِيَّةِ / (همان: ۱۷۲)  
 ( دستبندهای یاقوت نشانت را که فروخت ؟ / بافههای زرینت را که بُرید / )

## ۲-۲-۱- زبان و لحن عامیانه

زبان نزار، زبان عشقی سرشار از عاطفه است، عاطفه‌ای که گاه از لحن محبت آمیز خارج شده و لحن اعتراض گونه به خود می‌گیرد. نزار در نوشته‌های خویش از زبان سومی نام می‌برد که در اشعارش از آن استفاده کرده است. این زبان سوم، زبانی است میان زبان درس و مدرسه و زبان مردم کوچه و بازار. از زبان آکادمیک منطقی و صواب و متانت را برگرفته؛ و از زبان عامیانه مرارت، جرئت و فتوحات متهورانه را؛ و هدف از زبان سوم این بود که قاموس را به خدمت زندگی انسان در آورد و اعتماد از دست رفته میان گفتار و نوشتار را برگرداند.

نزار بر این باور است که کسی چون او که به باز آفرینی در زبان دست می‌زند کار مخاطره آمیزی کرده است. مخاطره‌ای تازه در زبان که در هر روز سبب بالندگی و پیشرفت شاعر است و این عمل باعث پویایی زبان می‌شود و آن را از ایستایی و رکود باز می‌دارد. نزار زبان خاص خود را دارد. او درک درست از جهان را منوط به داشتن رابطه مشترک میان شاعر (انسان) و جهان می‌داند. (تلخیص از قبانی، ۱۳۸۲: ۳۵-۳۶ و ۶۹)

او در شعرای بانوی جهان، ای بیروت، لحنی تلخ و غم آلود را با مرکزیت عشق به کار می‌برد و ندامت و اعتذار خود را با افسوس بیان می‌کند. او طرز تلقی‌های گذشته عرب را عامل صدمه بر بیروت مؤنث می‌خواند و در قاموس نزار زن، وطن و آزادی یکی است و این سه را در هم می‌آمیزد و با تحسر و اعتذار چنین می‌سراید:

ها نحن أتينا... معتذرين... و معترفين  
 (اینک ما آمده ایم... عذرخواه... و معترف  
 اننا اطلقنا النار عليك بروح قبيله  
 که با ذهنیت قبيله‌ای به تو آتش کردیم و زنی را  
 فقتلنا امراه... كانت تدی «الحريه»  
 کشتیم... که نامش آزادی بود)  
 (همان: ۱۷۲)

## ۲-۲-۲- آشنایی زدایی و ازگان

هر چند واژگان در شعر نزار ناآشنا نیست اما نوع کاربرد در محورهم نشینی، رنگ غریب و ناآشنایی به آن‌ها بخشیده است به طوری که خواننده در خوانش اول، احساس می‌کند که زبان نزار ساده و قابل درک است، زیرا کاربرد واژه‌هایی چون دستبند، انگشتر و چشمان سبز و گنجشک و... عناصری نیستند که اعجاب خواننده را برانگیخته او را به تفکر و لذت وا دارد اما با کمی غور و تأمل، خواننده در می‌یابد که در عمق هر یک از این واژگان به ظاهر ساده معنایی نهفته است که مقصود اصلی شاعر را در آن می‌توان یافت و این همان است که از آن به آشنایی زدایی (هنجار گریزی) تعبیر می‌کنیم چرا که کلمات از مصداق‌های عادی و روزمره خود خارج شده و در جریان فکری شاعر بار معنایی ژرف‌تر و پیچیده‌تری گرفته‌اند و هر کدام از واژگان در کنار حفظ مشخصه‌های ظاهری یادآور مفاهیم دیگری هستند که باعث برجسته سازی زبان شده است و شاعر از طریق چنین شگردی شرایط تأثیر گذاری در خواننده فراهم می‌آورد. یعنی مجموع خصلت‌های زبانی (نحو، لحن، واژگان، ساختار) در کنار

تصویرهای خیالی شاعر است که اثری ادبی خلق می‌کند.

شعر نو، خواه مثنور، خواه موزون، شامل اصلی دو گانه است: «ویرانگری زیرا زاده‌ی عصیان است و سازندگی، یعنی هر گونه عصیان در برابر قوانین موجود. اگر شاعر بخواهد اثری ماندگار را ابداع کند مسلماً ناگزیر خواهد شد که قوانین دیگری را جایگزین قوانین موجود کند، وگرنه از درهم ریختگی و بی‌شکلی سر بر خواهد آورد یکی از ویژگی‌های شعر این است که خود را در «صورت» به نمایش می‌گذارد و جهان را در جریان بیان جهان، سازمان می‌بخشد.» (ادوین، ۱۳۷۶: ۱۰۵)

نزار از شاعران نوگرایست که در کنار ویرانگری به سازندگی نیز پرداخته و آثار ماندگاری از خود بر جای گذاشته است. «وی در آثار ادبی پیشین غور کرده از فرهنگ هر قوم بهره‌ها گرفت و فکر و دیدش وسعت یافت.» (میرقادی، ۱۳۸۵: ۳۰۱) نزار با ابزار تلمیح و بیان مجازی، بار معنایی و کنایی کلمات و ترکیبات را غنا می‌بخشد و زمانی که می‌گوید:

من صادر خاتمک السحری انگشتی جادویت را که در مصادره گرفت

سخن از یک انگشتر عادی نیست بلکه انگشتی جادویی و معجزه آسا است که گوشه چشمی به داستان حضرت سلیمان و ربوده شدن انگشتر توسط اهریمن نیز دارد. در دیدگاه شاعر انگشتر نشانه هویت است به همین خاطر جویای عظمت از دست رفته و هویت خویش و وطن است. یا ترکیباتی متناقض نما یا عاطفی چون "ماء النار، العصفورالدوری، عین تقابل الاهداب، احلی لؤلؤو... (قبانی، ۱۳۸۲: ۱۷۲-۱۷۴) علاوه به معنای اولیه و قریب، نزار چشم به معانی پنهان و بعید دوخته است، زیرا "ماء النار": آب آتش، سخن از آتشی است که همچون آب روان است و به جای خاموش کردن آتش، آن را شعله‌ورتر می‌کند و حس انتقامجویی او را بیدار می‌سازد." العصفور







یا بیروت»، پیوسته به دوست داشتن بیروت تأکید می‌کند. بیروتی که گاه ناهنجار و آشفته، گاه کفرآلود، گاه مکان داد، گاه قاتل همسرا و گاه پناه گاه روحی و انزوای شاعر است. این کلمات خاص در تکرارهای شاعر دو دسته هستند کلماتی که گاه بار منفی دارند و گاه مثبت و از این جا آرایه تضاد شکل می‌گیرد، نزار هنرمندانه تضاد معنایی را همسو با تکرار متناوب واژگان به خواننده منتقل می‌کند:

### نتیجه

« تطبیق یا مقایسه، منبعی سرشار از منابع معرفت بشری است، انسان در بررسی‌های مختلف و متنوع خود، مقایسه و تطبیق را راهی برای دستیابی به حقایق اصلِ مربوط به حوزه‌های پژوهش خود برگزیده است. » (کفافی، ۱۳۸۲: ۱۱)

از وجوه اشتراک میان شعر شوش اخوان و بیروت نزار می‌توان به سهل و ممتنع بودن زبان آن‌ها اشاره کرد که هر خواننده‌ی آشنا به ادبیات این مشخصه را در شعر آنان می‌یابد. در شعرهای عاشقانه‌ی نزار قبانی، بیش از هر چیز، جرئت و بی‌پروایی در اختیار مضامین بکر و بی‌سابقه، لطف دستمایه‌ها، زیبایی تشبیهات و استعاره‌ها و شکوه تصاویر خاص و جاندار مشهود است و این همه در زبان بس نرم و هموار و سهل ممتنع و در وزن و موسیقایی سازوار و روان القا می‌شود. رسانایی این مضامین تنها از وسیله‌ی کارآمدی چون زبان شعری نزار قبانی بر می‌آید که به زبان گفتار نزدیک و از مفاهیم و عناصر فرهنگ عامه سرشار است. و گاه از مفرداتِ گویش‌ها هم مایه می‌گیرد.

اخوان و نزار حجم قابل توجهی از مفاهیم را در درون کلمات به ظاهر ساده و عامیانه تعبیه کرده‌اند که در عین سادگی تو در توست و نیاز به تأمل دارند.

هر دو شاعر در خلق یا بازآفرینی تصویر هنرچندانی ندارند. در شعر آنان تصویرهای خاصی که باعث حظ بصری خواننده شود بسیار کمیاب است واز نظر درک و کشف





توالی زمان سخن می‌گوید از صعود تا سقوط، از کاخ‌های سر به فلک برافراشته با ستون‌های غول‌آسای در خاک طپیده. مانند واژگان: " تقویم / تاریخ / طومار و اعصار... " که تنها یک بند این شعر را به خود اختصاص داده‌اند از یک برهه‌ی زمانی که حالا طی حادثه‌ای شوش را دچار دگرگونی کرده سخن نمی‌گوید بلکه سخن از گذشته‌های بسیار دور، یعنی آغاز تأسیس شوش و سلسله‌هایی که یکی پس از دیگری آمده و شوش محل استقرار و حکومت آنان بوده‌اند را به تصویر می‌کشد.

خصیصه دیگر زبانی این دو شاعر از این قرار است که هر چند رگه‌هایی از فخر و شکوه در شعر نزار نمایان است، اما شعر او بیشتر رقیق است و ظرافت و زیبایی دارد، بر خلاف اخوان که شکوه و زیبایی در کنار هم در شعرش نمود می‌یابد.

لحن، عنصر دیگری که در زبان شعری مطرح است در شعر اخوان حسرت آمیز، سرشار از دریغ و افسوس است، در حالی که لحن نزار در نوسان است گاهی تند و تلخ است و گاهی توأم با تمنا و ندامت و افسوس.

از همان آغاز که نزار از بیروت می‌گوید تا پایان قصیده، بیروت در مقابل ظلم و بیدادی که به او شده سکوت کرده و لب به شکایت نمی‌گشاید. سکوتی که از نجات و شرم زنانه‌ی او سرچشمه می‌گیرد. اما شوش اخوان به جوش می‌آید، می‌خروشد و از سینه بانگ بر می‌آورد.

سرانجام باید در یک جمله در باب وجه افتراق این دو شاعر گفت: اخوان مانند نزار نتوانست هویت جهانی را به عناصر شعری خصوصاً انسان ایرانی خویش بدهد. کاری که نزار به راحتی در سراسر اشعارش نسبت به جنس مؤنث داشته است و جهان و جنس مؤنث را همگام با هم پیش برده و می‌گوید: «آن که دوستدار زنی است، دوستدار وطن است و آن که به رخسار زیبا دل می‌بندد به جهان دل باخته است.» (اسوار، ۱۳۸۲: ۴۲).

## منابع

۱. اخوان ثالث، مهدی، (۱۳۷۵)، سر کوه بلند، مرتضی کاخی، تهران: نشر زمستان.
۲. ادوین (علی احمد سعید) (۱۳۷۶)، پیش درآمدی بر شعر عرب، کاظم برگ سینی، انتشارات فکر روز.
۳. اسوار، موسی، (۱۳۸۱)، از سرود باران تا مزامیر گل سرخ، تهران: انتشارات سخن.
۴. بهبهانی، سیمین (۱۳۸۶)، یاد بعضی نفرات، تهران، انتشارات نگاه.
۵. دلدلم، اسکندر، (۱۳۸۷)، سوریه سرزمین شگفتی‌ها، موسسه انتشارات به آفرین.
۶. شفیع کدکنی، محمدرضا، (۱۳۶۸)، موسیقی شعر، تهران، انتشارات آگاه.
۷. شمیسا، سیروس (۱۳۸۱)، بیان، تهران، انتشارات فردوس.
۸. فتوحی، محمود (۱۳۸۶)، بلاغت تصویر، تهران، انتشارات سخن.
۹. قبانی، نزار (۱۳۸۰)، بلقیس و عاشقانه‌های دیگر، موسی بیدج، تهران، ناشر: نشر ثالث.
۱۰. قبانی، نزار (۱۳۸۲)، تا سبز شوم از عشق، موسی اسوار، تهران، انتشارات: سخن.
۱۱. قبانی، نزار، (۲۵۳۶)، داستان من و شعر، غلامحسین یوسفی، یوسف حسین بکار، انتشارات: توس.
۱۲. کفافی، محمدعبدالسلام، (۱۳۸۲)، ادبیات تطبیقی، حسین سیدی، مشهد: شرکت به نشر.
۱۳. محمدی آملی، محمدرضا، (۱۳۷۷)، آواز چگور، تهران، نشر ثالث.
۱۴. میرقادری، سیدفضل الله (۱۳۸۵)، شعر تأملی در ادبیات عربی معاصر، شیراز، انتشارات نوید شیراز.
۱۵. نیکلسون، رینولداین (۱۳۶۹)، تاریخ ادبیات عرب قبل از اسلام، کیواندوخت کیوانی، تهران، انتشارات رایز.
۱۶. گلستان، ابراهیم، (۱۳۹۰)، اخوان ثالث، مجله بخار، سال چهاردهم، ش ۸۳، ص ۲۵۱.